



آندره گورز: نظریه پردازی که شورش علیه کار بی معنا را پیش بینی کرد

ویلی جیانیناتزی

مترجم: هیمن رحیمی

همه گیری کرونا سبب شد میلیون ها نفر شغل های بی معنای خود را زیر سوال ببرند. آندره گورز، متفکر سوسیالیست فرانسوی، این گذار را پیش بینی کرده بود و طرح واره ی تمدنی نوین را می کشید که قرار بود ما را از قیود کار رها کند.

در مقام نویسنده، آندره گورز در تمام دوران زندگی حرفه ای خود درگیر تأملات انتقادی حول سرشت کار و اقتصاد سرمایه دارانه بود و تنها با مرگش در ۸۴ سالگی و در سال ۲۰۰۷ بود که کار فکری اش به آخر خط رسید. او نشان داد چگونه از رهگذر نئولیبرالیسم و پایان دوران اشتغال پایدار و شگردهای پسا صنعتی سرمایه داری مالی شده، کار متحول می گردد.

گورز در اثر نوآورانه ی خود، وداع با پرولتاریا، که در زمان انتشار در سال ۱۹۸۰ تنها با استقبال طیف ضعیفی از نویسندگان چپ روبه رو شد، استدلال کرد که کار به عنوان کانونی برای بسیج سیاسی در جوامع پیشرو سرمایه داری اهمیتش را کم کم از دست می دهد. پس از گذر چهار دهه، معناداری و موضوعیت اثر کماکان چشمگیر است.

شاید این استدلال قدری غریب بنماید، زیرا شرایط اقتصادی کنونی به کاهش قابل توجهی در نرخ بیکاری منجر شده و قسمی جهش متشابه خاص در بازار سهام اروپا و ایالات متحده گواهی بر همین کاهش بیکاری است. اما باید تأثیر گسترده‌ی همه‌گیری کووید-۱۹ را هم در نظر بگیریم.

بسیاری از جوانان قرنطینه را به‌عنوان دوره‌ای بدون کار تجربه کردند. این امر سبب شد تا در مورد معنای زندگی خویش و بی‌معنایی شغل‌هایی که تاکنون انجام داده‌اند قدری تأمل کنند. و این شغل‌ها چنان‌که دیوید گریبر آنها را «شغل‌های سرکاری» نامیده، مورد مذاقه قرار گرفتند. «خروج جمعی» که گورز پیش‌بینی کرده بود- و اخیراً آنتونی کلوتز نام «کناره‌گیری بزرگ» را بر آن نهاده - جلوه‌ی واقعیت به خود گرفته - است.

در ایالات متحده حدود ۴۷ میلیون کارگر در سال ۲۰۲۱ شغل‌شان را ترک کرده‌اند. گرچه ترک کار در زمان رونق اقتصادی امری رایج است، اما تفاوت موقعیت کنونی در این است که مردم دیگر از تغییر شغل برای بهبود پول دریافتی و شرایط کاریشان استفاده نمی‌کنند. برای خیلی از افراد، این فرصتی برای بازاندیشی اهداف زندگی‌شان است.

ابهام تولید

گورز در وداع با پرولتاریا، دیدگاه سنتی مارکسیستی را به چالش می‌کشد: توسعه‌ی سرمایه‌دارانه پیش‌شرط‌های مادی سوسیالیسم و طبقه‌ی کارگری را می‌آفریند که می‌تواند ابزار موجود تولید را از دست سرمایه‌داران بقاءد:

نیروهای مولدی که با توسعه‌ی سرمایه‌دارانه به وجود آمده‌اند، آنچنان متأثر از خاستگاه خود هستند که نمی‌توانند با عقلانیتی سوسیالیستی انطباق یابند. برای ایجاد یک جامعه سوسیالیستی، آنها باید از ریشه دگرگون شوند.

از نظر گورز، قشر خاصی از کارگران ماهر می‌توانستند به کنترل کارخانه‌ی سرمایه‌دارانه بیندیشند:



ایده‌ی یک طبقه‌ی فرودست متشکل از تولیدکنندگان متحد که قادر به تسخیر قدرت هستند، مختص کارگران ماهری بود که به مهارتشان می‌بالیدند. برای آنها، قدرت نه امری انتزاعی، بلکه مرتبط با تجربه‌ی روزمره‌شان بود: در کف کارخانه، قدرت از آن‌شان بود، آنها بر تولید حکم می‌راندند. مهارت‌های جایگزین ناپذیر و دانش فنی‌شان، آنها را در صدر سلسله مراتب کارخانه قرار می‌داد. این سلسله‌ی مراتب برعکس سلسله مراتب اجتماعی بود. به‌طور مشابهی، رئیس، مهندس ارشد و بازرسان هم وابسته به دانش فنی کارگران ماهر بودند. دانش این کارگران ماهر مکمل دانش رؤسا، مهندسان ارشد و بازرسان بود و اغلب نسبت به دانش این گروه برتری داشت. مدیران برای جلب احترام و وفاداری می‌بایست به همکاری و مشاوره‌ی کارگران تکیه می‌کردند، حال آنکه کارگران ماهر برای انجام کار خود نه به رئیس نیاز داشتند و نه به «افسران تولید».

با این حال، تیلوریسم و اتوماسیون به تدریج تعداد و نفوذ این قشر کارگران را کم کرد. گورز به ظهور چیزی اشاره کرد که اکنون نئولیبرالیسم می‌نامیم؛ چیزی که بساط کارخانه‌های بزرگ‌مقیاس به سبک فوردیستی را برچید، کمر اتحادیه‌های کارگری را شکست و طبقه‌ی کارگر را نیز به‌لحاظ سیاسی و جامعه‌شناختی تضعیف کرد. در سال‌های پس از ظهور نئولیبرالیسم، امواج بی‌وقفه‌ی اتوماسیون، مقاطعه‌کاری، سرمایه‌گذاری در کشورهای خارجی، و خصوصی‌سازی را توأم با عقبگرد دولت رفاه، رشد بخش خدماتی و مالی شدن اقتصاد مشاهده کردیم.

این به کارگران نشان داد که کنترلی روی تولید یا اهدافی ندارند که سرمایه‌داری در مقیاس جهانی دنبال می‌کند. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و در اوج قدرت جنبش کارگری غرب، ایده‌ی کنترل و خودمدیریتی کارگری برای این جنبش هدفی ارزنده بود. اما به گفته‌ی گورز حالا دیگر خیال خامی بیش نیست:

دیگر نمی‌توان کارخانه را یک واحد اقتصادی در نظر گرفت. کارخانه به واحدی تولیدی بدل شده که با دیگر بخش‌های مولد (اغلب در مسافتی دور) هم‌پیوند و به یک مدیریت متمرکز وابسته است. این مدیریتی متمرکز ده‌ها واحد تولیدی را برای عرضه، محل‌های فروش، و خطوط تولید و غیره هماهنگ می‌کند. به عبارت دیگر، مکان‌های تولید دیگر محل تصمیم‌گیری و قدرت اقتصادی نیستند. فرایند اجتماعی تولید مبهم شده و این ابهام بر روند کار هر واحد فنی تاثیر گذاشته است. عزیمتگاه نهایی و

حتی ماهیت آنچه تولید شده ناشناخته باقی می ماند. جز مدیریت، کسی دقیقاً نمی داند اقلام چرا تولید می شوند - و در هر صورت هیچ کس هم سرسوزنی به آن وقعی نمی گذارد.

دیگر آیینی

گورز بیگانگی از کارِ معاصر را (که ابرماشین اقتصادی افسارگسیخته ای تولیدش می کند) بسان نوعی «دیگر آیینی» عملکردی کارگران توصیف می کند که حالا به «ناطبقه ی پرولتاریای پسا صنعتی» تعلق دارند. کار دیگر نمی تواند کانون هویت اجتماعی کارگران باشد:

نو پرولتاریا عموماً به مشاغلی دست می یابد که سواد و تحصیلاتش بیش از آنچه است که برای این قبیل شغل ها مورد نیاز است. این ناطبقه محکوم است به بیکاری بلندمدت و عدم استفاده از توانایی هایش در هنگام کار. گویی که تمام مشاغل تصادفی و موقتی هستند و هر نوع کاری کاملاً پیشامدی است. کارگر دیگر نمی تواند هیچ گونه حس درگیری با کارش داشته باشد یا با شغل «ش» همذات پنداری کند. کار دیگر نه دلالتی بر نوعی فعالیت دارد نه بر دل مشغولی عمده. بلکه صرفاً یک بازه ی زمانی خالی در حاشیه ی زندگی است که بایستی در ازای بدست آوردن اندکی پول به دوش کشیده شود.

در سه دهه ی پی آمده از عصر نئولیبرال، این پیکربندی اجتماعی نوین [نرخ] بیکاری ساختاری بالایی ایجاد کرد. به اصطلاح پریکاریا به چهره ی معمول اشتغال بدل شده و توقعات از کار فرو ریخته است.

هم زمان، همانی که لوک بولتانسکی و ایو کیاپلو آن را «روح نوین سرمایه داری» می نامیدند، مشخصاً با به کارگیری رویکرد جدید و فردی شده تر به روابط کاری به مرحله ی اجرا درآمد. از قرار معلوم این رویکرد جدید برای درگیری و خود آیینی بیشتر کارگران طراحی شده بود. حال میدانیم این شیوه های مدیریتی، به جای آنکه آزادی را برای کارگران به ارمغان بیاورند، یوق بردگی را بر گرده ی آنان سفت تر کرده اند.

آنها خود را در معرض استرس ارزیابی عملکرد فردی و از کارافتادگی می یابند. «خودآئینی» می توانست مشغولیت به نوعی خوداشتغالی کاذب بدون حقوق یا مزایا باشد، حال آنکه در معرض جباریت ضرب العجل های شرکتی یا حتی نظارت الگوریتمی مدیریتی قرار دارد.

گورز چنین روندهایی را در وداع با پرولتاریا پیش بینی می کند:

برای کارگران، دیگر مسئله رهایی خویش از خلال کار، کنترل خویش بر کار، یا به دست گرفتن قدرت در چارچوب کارشان مطرح نیست. اکنون نکته این است که خود را از کار با رد سرشت، محتوا، ضرورت و قیودش رها کنیم. اما امتناع از کار به معنای نفی استراتژی سنتی و اشکال سازماندهی جنبش طبقه کارگر است. دیگر کسب قدرت بعنوان یک کارگر محل بحث نیست، بلکه کسب قدرتی مدنظر است که دیگر بسان یک کارگر عمل نمی کند.

سرمایه داری شناختی

گورز استدلال داشت که عقل عمومی (آنطور که مارکس می نامیدش) در حال بدل شدن به نیروی مولد اصلی سرمایه داری معاصر است - او از اصطلاح «سرمایه داری شناختی» برای تجزیه و تحلیل و بسط این رویداد استفاده کرد. او در سال ۱۹۹۸ نوشت:

سرمایه ی انسانی - یعنی نوآوری، خلاقیت، توانایی یادگیری - امروزه از سرمایه ی مادی در فرآیند ایجاد ارزش اهمیت بیشتری دارد، زیرا زین پس کار بی واسطه (همانطور که مارکس می نامیدش) صرفاً بخش کوچکی از زمان مورد استفاده قوه ی کار برای تولید و بازتولید خودش را بازنمایی می کند.

این شکل از فرمانبرداری و نظارت شدید «خودآئینی» واجد یک جنبه ی خارق العاده - و به طور بالقوه انقلابی - است، زیرا با اشاعه ی شوق افراد برای رسیدن به خودآئینی از اقتصاد، محرک یک پادگرایش است. گورز دیگر نه روی رهایی از طریق کار بلکه روی رهایی از خود کار قمار می کند. او در سال ۱۹۸۵ ادعا کرد که «پرسش معنای زندگی، غایت نهایی و عقلانیت به شیوه ای نوین مطرح می شود».



گورز بسان یک اگزستانسیالیست قدیمی اعتقاد داشت که این پرسش نمی‌تواند پاسخی خارج از سوژه‌ی فردی بیابد. سوژه‌ی فردی که علی‌رغم آن‌که از طریق کار دستخوش جامعه‌پذیری شده، همیشه توانایی ذاتی‌اش برای شورش علیه نظم اجتماعی را حفظ کرده است. برخلاف برهان‌های هربرت مارکوزه، دوست فیلسوف گورز، وظیفه‌ی تقلیل افراد به جایگاه مصرف‌کنندگان یا کارگران مطیع هرگز به‌انجام نرسید.

همانطور که گورز می‌گوید در نظامی که «نه مصرفمان را تولید می‌کنیم و نه از تولیداتمان مصرف می‌کنیم» برماست - مایی که همچو توده‌ای جمعی با یکدیگر در ارتباطیم - که کنترل بر معنای کار و تعیین نیازهایی که به کار مشروعیت می‌بخشد، را اعاده کنیم. همچنین از این طریق می‌توانیم تاثیر فاجعه‌بار اقتصاد را با منطق کور سود و رشدش بر محیط‌زیست زیر سوال ببریم.



ابتدا، باید از شر ایدئولوژی تولیدمحور کار خلاص شویم که از سوی کارفرمایان و همچنین بخش مهمی از چپ اشاعه می‌شود. این ایدئولوژی به ما تلقین می‌کند که کار صرف نظر از هدف اقتصادی و اثرات زیست‌محیطی‌اش یک مسئله‌ی طبیعی است که ارزشی ذاتی دارد. سپس، ما باید از این حکم (که تبلیغات اشاعه‌اش می‌دهد) دور شویم که هر چیزی را صرف نظر از نیازهای ما یا کیفیت زیست‌محیطی محصول می‌بایست مصرف کنیم.

در وداع با پرولتاریا، گورز معیارهای معمول برای محاسبه‌ی موفقیت اقتصادی را به باد انتقاد می‌گیرد:

آنها هر گونه رشد در تولید و خرید را به عنوان افزایش ثروت ملی معرفی می‌کنند؛ حتی اگر این رشد افزایش کمی شامل بسته‌بندی‌های دور انداخته شده، ابزارها و ضایعات فلزی، کاغذهای سوخته شده لابه‌لای زباله‌ها و کالاهای خانگی غیرقابل تعمیر باشد. این افزایش حتی شامل اندام‌های مصنوعی و مراقبت‌های پزشکی مورد نیاز قربانیان حوادث صنعتی یا جاده‌ای می‌شود. رسماً تخریب همچون منبع ثروت ظاهر می‌شود، زیرا جایگزینی همه ارقام شکسته شده، دور انداخته شده یا از کار افتاده، موجب تولید جدید، فروش، جریان‌های پولی و سودهای بیشتر می‌شود. کالاها هرچه سریعتر شکسته، فرسوده، منسوخ یا دور ریخته می‌شوند، تولید ناخالص داخلی هم بیشتر خواهد شد و آمارهای ملی می‌گویند ما

ثروت مندتریم. حتی بیماری و آسیب جسمی هم به عنوان منابع ثروت معرفی می شوند، زیرا آنها موجب افزایش مصرف داروها و مراکز مراقبت های بهداشتی می گردند.

تمدنی زیست محیطی

گورز خطوط اصلی چشم اندازش از تمدنی زیست محیطی را در کتاب های (2008) Ecologica و Leur ecologie et la notre اکولوژی آنان و ما (۲۰۲۰) طرح زد (هر دوی این کتاب ها پس از مرگ گورز منتشر شدند). تمدنی که ما را از قیود کار رها خواهد ساخت. وی سه قطب گذار به چنین وضعیتی را مشخص می کند:

۱) کاهش شدید ساعات کاری، همراه امکان انتخاب کار پاره وقت. این اولین گام برای آزاد کردن زمان برای کسانی است که در حال حاضر مشغول کار کردن اند. این گام در عین حال به دیگران امکان دسترسی به اشتغال می دهد و کار قدرنادیده و با این وجود اجتماعاً لازم را قابل تحملتر می گرداند.

۲) ایجاد یک درآمد پایه ی جهانی که به مردم وجه کافی برای گذران یک زندگی با کرامت را بدهد. یعنی آنها دیگر مجبور نباشند برای دریافت درآمد کار کنند.

۳) زمان آزاد شده از این رهگذر، مسیر را برای آنچه گورز «چند فعالیتی» می نامد، هموار می کند. در اینجا کار معنایی سرمایه دارانه ندارد که هدفش تولید ارزش اضافی و رشد تولید ناخالص داخلی است.

در سال ۱۹۸۵، گورز تصویری چشمگیر از چنین «چند فعالیتی» را بر مبنای قیده های تعاون خودمدیریتی ارائه کرد:

این فعالیت ها باید با حرکت خود زندگی درهم آمیزند، بخشی از زمان زندگی باشند. غایت این فعالیت ها نبایستی تولید اقلام خارجی بل بایستی خودشکوفایی افراد باشد. این نوع فعالیت ها اساساً فعالیت هایی رابطه محور هستند که از طریق ابژه ی مادی شان (و همچنین ورای آن) مبادلات، تجارب و روابط انسانی را

غنی می‌سازند. [در چنین شرایطی] کار حرفه‌ای مزدی به‌طور فزاینده‌ای گرایش دارد جایگاهی فرعی بیابد، درحالی‌که فعالیت‌های خودخواسته باید بتوانند سپهر خصوصی و خانواده را تعالی بخشند تا شبکه‌ای از همیشه متراکم‌تر از روابط اجتماعی خلق کنند.

یک سیاست سوسیالیستی تنها با برگزیدن چنین هدفی، در آینده می‌تواند وجود داشته باشد که ورای هر چیزی یک مسئله‌ی فرهنگی است. اگر در وهله‌ی اول ما نمی‌خواهیم مردم مصرف‌کننده‌ی سرگرمی و اوقات فراغت صنعتی و کامپیوتری شوند، پس فعالیت‌های آموزشی، هنری، صنایع دستی، صنایع کوچک و تعاونی خودآیین باید به مواد و مصالح زندگی بدل شوند. یاری متقابل، تبادلات عاطفی، پرورش کودکان، مراقبت از سلامت خود، مدیریت و حفظ کمون، تجهیز و حفاظت و شکل دادن به فضاهای تولید مبتنی بر خویشتن - من جمله تولید غذا - تعمیر و استفاده از تجهیزاتی که ضروری نیست همواره به فرد متعلق باشند ... همه‌ی اینها بخشی از فعالیت‌های غیراقتصادی و غیربازاری زمان آزاد شده‌اند.



اکنون در پی همه‌گیری کرونا «کناره‌گیری بزرگ»، «امتناع شغلی» و «تمایل به تغییر زندگی» در صفحه‌ی اول روزنامه‌ها قرار دارند. آیا این نشانه‌های محدود اما دلپذیر می‌تواند بخشی از نبردی باشد که جوانان را برای فراتر رفتن از نظامی برافروزد که به آرامی اما به شکلی بی‌وقفه انسانیت ما را نابود و زندگی روی زمین را غیرقابل تحمل می‌گرداند؟



این مقاله ترجمه ای است از:

Gianinazzi, Willy. "André Gorz Was the Theorist Who Predicted the Revolt Against Meaningless Work". Jacobin, 18 July 2023

<https://jacobin.com/2023/07/andre-gorz-great-resignation-post-work-socialism-farewell-to-the-working-class>



جیانیناتزی، ویلی، آندره گورز: نظریه پردازی که شورش علیه کار بی معنا را پیش بینی کرد، ترجمه هیمن رحیمی،
دموکراسی رادیکال، ۱۴۰۲/۱۰/۱۰

دریافت از: <https://radicald.net/wp-admin/post.php?post=3015&action=edit>